

بحران زندان در ایالات متحدهی آمریکا

فرانسیس تی. کالن، پاتریشیاوان ورهیز^۱ و جودی ال ساندت^۲
ترجمه: لیلا اکبری

مقدمه

طی دو دهه اخیر بر تعداد مفسرینی که وضعیت زندان‌های ایالات متحده را «بحرانی» ذکر کرده‌اند افزوده شده است. هر چند در اصل، این واژه در مورد همه‌ی جوانب سیستم اصلاحی - تربیتی آمریکا صدق می‌کند اما دو مصداق آن که موضوع بحث ما را در این فصل تشکیل می‌دهد، از همه با اهمیت‌تر است. واضح‌ترین و رایج‌ترین [مصداق این امر] که مفسرین در مورد آن صحبت می‌کنند، «بحران ازدحام جمعیت» است - چگونه جمعیت رو به افزایش زندانیان بر سیستم منابع فشار می‌آورد و کابوس اداری بی‌رحمانه‌ای ایجاد می‌کند. به بیان دقیق‌تر، احساس می‌شود هدف اصلی یا تفکر مربوط به اقدامات اصلاحی - تربیتی هر لحظه در معرض هجوم یادتر از آن، در معرض تغییرات نگران‌کننده است.

این فصل سعی دارد به بیان «تجربه آمریکایی» بپردازد. این کار لازم است زیرا از طریق ملاحظات مربوط به ازدحام جمعیت زندان‌ها و ایدئولوژی‌های اصلاحی - تربیتی حاکم، مباحث بسیاری در خصوص نحوه‌ی سیاست‌گذاری و اتخاذ رویه‌های مناسب کیفری در این رابطه، مطرح می‌شود. با این وجود، محدوده‌ی آن باید مشخص شود. نمی‌توان ادعا کرد «تجربه‌ی آمریکایی» در خصوص حبس، می‌تواند در گفتگویی کوتاه پیرامون دو نوع بحران خلاصه شود. زندان‌ها در ایالات متحده بخشی از یک سیستم فاقد کارایی و غیرمتمرکز محسوب می‌شوند که از میزان تنوع «درون گروهی» بالایی برخوردار است. بر این اساس،

خواننده باید آگاه باشد که در بیان ویژگی‌های اصلی وضعیت فعلی حبس در ایالات متحده، بررسی و تجزیه و تحلیل ما در چارچوب تقلیل‌گرایی [یعنی تمایل به کاهش جمعیت زندان‌ها] صورت می‌گیرد. شرم‌ناک و هائوکینز خاطر نشان می‌سازند وقتی زندان‌ها دچار بحران می‌شوند آمریکایی‌ها آمادگی دارند که ذهنیتی مناسب با آن اتخاذ نمایند. در هر صورت، لفاظی در خصوص بحران می‌تواند باعث نادیده انگاشتن دو واقعیت شود. اول اینکه، وضعیت اکثر زندان‌های ایالات متحده هر روز وخیم‌تر می‌گردد، بدون اینکه در مورد خطر شورش زندانیان فکری شود. دوم اینکه، بعضی زندان‌ها به طور منظم، پاکیزه و مناسب اداره می‌شوند و با دقت به نیازهای زندانیان توجه می‌کنند. لازم به ذکر است که دو بحران شناخته شده یعنی «بحران جمعیت و بحران ایدئولوژی»، برای شناخت سیاست‌ها و رویه‌های اصلاحی - تربیتی و نحوه‌ی تفکر سیاستمداران، مردم و جرم‌شناسان درباره‌ی زندان‌ها ضروری هستند. بنابراین، ما با ارزیابی بحران جمعیت و به ویژه تمرکز بر مقیاس، علل و راه‌حل‌های آن، کار را آغاز می‌کنیم. سپس به بحران ایدئولوژی که با بحران جمعیت مناسبات مشترکی دارد می‌پردازیم. ما به تقاضای رو به افزایش «در قفس نگهداشتن مجرمین» به عنوان یک تفکر اصلاحی - تربیتی هدایتگر اشاره می‌کنیم. اما بر خلاف تعدادی از همکاران آمریکائیمان معتقدیم که ایده‌ی بازپروری از حمایت مردمی و علمی برخوردار است، هر چند گزارشات از مرگ زودرس آن خبر می‌دهند.

بحران ازدحام جمعیت: میزان حبس

«ازدحام جمعیت در زندان‌های ما به یک بحران ملی تبدیل شده است.» این مطلب را استروم ترموند سناتور ارشد حزب محافظه‌کار ایالات متحده در سال ۱۹۷۸ اظهار داشت. حتی اگر در آینده، جمعیت زندان‌ها بطور قابل توجه‌تری افزایش یابد، تا آن زمان [یعنی سال ۱۹۷۸، زمانی که ترموند چنین عقیده‌ای را ابراز کرده بود] شکی در مورد افزایش بی‌رویه‌ی جمعیت زندان‌ها وجود نداشت. طی یک دهه، ترموند و همکاران آمریکائیش شاهد افزایش تعداد زندانیان در زندان‌های ایالتی و فدرال به بیش از یکصد هزار نفر - از ۱۸۷۹۱۴ نفر در سال ۱۹۶۸، به ۲۹۴۳۹۶ نفر در سال ۱۹۷۸ بودند. این افزایش بیشتر در نیمه‌ی دوم این دهه صورت گرفته است. با مشاهده‌ی روند افزایش جمعیت زندان از اوایل قرن، در می‌یابیم که چرا انفجار جمعیت زندان‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار نگران

کننده به نظر می‌رسید: بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۷۴ میزان متوسط حبس، بین ۱۰۷ و ۱۰۸ نفر در هر صد هزار نفر بود. به عبارت دیگر، تعداد زندانیان در یک حد نسبتاً ثابت و ناچیز شاید به طور متوسط سه تا پنج در صد رشد داشت که نسبت به رشد جمعیت عمومی فقط کمی بیشتر بوده است. علاوه بر این، بین سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۷۲، میزان حبس از ۱۱۹ نفر به ۹۳ نفر کاهش یافت. جرم‌شناسانی که شاهد این روند بودند به ارائه تئوری‌هایی در خصوص «تثبیت مجازات» پرداختند و پیش‌بینی کردند که کاهش حبس خصوصیت دائمی اقدامات اصلاحی - تربیتی در ایالات متحده است. با این وجود، از سال ۱۹۷۸ بحران جمعیت زندان‌ها مباحث زیادی را به خود اختصاص داد: میزان حبس در هر یکصد هزار نفر جمعیت به ۱۳۳ نفر افزایش یافت و تا پایان دهه، میزان جمعیت زندان از رقم ۳۰۰/۰۰۰ نفر که سابقاً باور کردنی نبود، گذشت.

نگرانی مربوط به ازدحام جمعیت زندان‌ها، تفاسیر جرم‌شناختی و عمومی بسیاری را به دنبال داشته است. با این وجود، این بحث‌ها نقش چندانی در کاهش رشد فزاینده جمعیت زندان نداشته‌اند. بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تعداد زندانیان ایالتی و فدرال بیش از دو برابر شده بود، یعنی، بیش از ۷۰۰/۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۹۴ این جمعیت از مرز یک میلیون نفر گذشت. میزان حبس در هر یکصد هزار نفر جمعیت کشور که در سال ۱۹۸۰، ۸۳۱ نفر بود، امروز به ۳۷۰ نفر رسیده است. با این وجود، حتی این ارقام نیز نشان‌دهنده‌ی میزان کامل حبس در ایالات متحده نیستند زیرا زندانیان موجود در زندان‌های استان، شهرستان و دیگر زندان‌های محلی را شامل نمی‌شوند. وقتی همه‌ی انواع حبس بزرگسالان محاسبه شود، میزان حبس در ایالات متحده، [در هر یکصد هزار نفر جمعیت کشور] به ۵۱۹ نفر می‌سد، یعنی هر روز بیش از ۱/۳ میلیون آمریکایی در پشت میله‌های زندان بسر می‌برند.

در واقع، همه‌ی ناظرین آگاه پیش‌بینی می‌کنند افزایش میزان حبس در ایالات متحده در آینده نزدیک همچنان ادامه داشته باشد. سیستم زندان ایالت اوهایو نمونه‌ای از آنچه که اکثر حوزه‌های قضایی می‌توانند انتظار داشته باشند را ارائه می‌دهد. در سال ۱۹۷۵ این ایالت کمتر از ده هزار زندانی داشت. تا سال ۱۹۹۴ این آمار چهار برابر شد و به ۴۰۷۸۴ نفر رسید. با این وجود کمیسیون تعیین محکومیت‌های کیفری اوهایو اعلام

داشت که جمعیت زندانیان در اولین سال قرن آینده از پنجاه هزار نفر بیشتر و تا پایان سال ۲۰۰۳ تقریباً به ۵۵۰۰۰ نفر بالغ خواهد شد. تعداد زندانی به خودی خود بوجود آورنده‌ی بحران نیست. اما واضح است که حوزه‌های قضایی مشکلات بی شماری در خصوص تقاضای بی وقفه برای اسکان مجرمینی که روز به روز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود داشته‌اند. بین سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۳ بیش از ۳۰۰ زندان جدید ساخته شد (که جمع کل زندان‌های ملی را به بیش از ۱۴۰۰ واحد رساند). فقط در سال ۱۹۹۳، ۴۸ زندان با ظرفیت حدود ۴۳۰۰۰ تخت احداث شد که هزینه‌ی بالغ بر ۴۷۰۰۰ دلار برای هر تخت را به خود اختصاص داد. هم اکنون بیش از ۸۶۰۰۰ تخت اضافه شده است و ۱۱۵۰۰۰ تخت دیگر نیز در مرحله‌ی برنامه‌ریزی است. هزینه نهایی حبس مجرمین در ایالات متحده برابر با ۸/۲۶ میلیون دلار برآورد شده است.

علی‌رغم تلاشی که در راستای زندان سازی صورت گرفته است سیستم زندان ایالتی به طور متوسط از حدود ۳/۱۱۲ درصد ظرفیت خود بهره‌برداری می‌کند. علاوه بر این، در ۲۴ ایالت زندان‌ها بر تعداد زندانیانی که به موجب احکام دادگاه‌ها می‌توانند اسکان دهند سرپوش می‌گذارند. طبق نتیجه‌گیری بدست آمده از گزارش اداره‌ی آمار دادگستری، «تقریباً در همه‌ی ایالت‌ها مشکل اصلی، ازدحام جمعیت زندان است» بنابراین، عجیب نیست که مدیران اصلاحی - تربیتی مرتباً ازدحام جمعیت را به عنوان مهمترین مشکلی که با آن مواجه هستند قلمداد می‌کنند.

این روند گسترده در افزایش تعداد زندانیان باز هم می‌تواند از طریق بررسی مفصل‌تر اقدامات اصلاحی - تربیتی در ایالت اوهایو به تصویر کشیده شود. طبق گزارش اداره‌ی خدمات عدالت کیفری اوهایو، با وجود «شدیدترین برنامه‌ی زندان سازی دولت تا کنون»، سیستم زندان در حدود ۱۸۰ درصد ظرفیت تخمینی خود با ازدحام جمعیت روبرو است، ازدحامی که «واقعاً در همه‌ی زندان‌های اوهایو یک مشکل محسوب می‌شود». بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳، بودجه‌ی اختصاص داده شده به بخش اصلاح و تربیت از ۱۴۴ میلیون دلار به بیش از ۵۱۹ میلیون دلار افزایش یافت. این میزان، بعد از بخش‌های آموزش و پرورش، رفاه اجتماعی و بهداشت و درمان بالاترین بودجه‌ی دولتی را به خود اختصاص داد. با



که حجم تفاوت نژادی در میزان حبس بیانگر تفاوت نژادی در میزان ارتکاب جرم به ویژه دخالت متفاوت سیاهپوستان [در مقایسه با سفید پوستان] در ارتکاب جرم خشونت آمیزی است که به احتمال زیاد به مجازات حبس منجر می‌شوند. بنابراین، وجود تفاوت در ارتکاب جرم و میزان حبس بازتابی از نابرابری‌های نژادی اساسی در جامعه می‌باشند. به عبارت دیگر، بی‌عدالتی اجتماعی دوباره خود را در نظام زندان نشان می‌دهد. علاوه بر این، تونری (۱۹۹۴) اظهار می‌دارد که این اختلاف نژادی در میزان حبس منحصر به ایالات متحده نیست. وی با اشاره به اینکه نسبت جمعیت سیاهپوستان و سفید پوستان در استرالیا، کانادا و بریتانیا به حد چشمگیری مشابه با آمریکا است اظهار می‌دارد که در کشورهای انگلیسی‌زبانی که به [لحاظ جمعیت] غلبه با سفید پوستان است، قرار داشتن رقم بالایی از اقلیت‌ها در زندان نسبت به تعدادشان در جمعیت کل می‌تواند یک مشکل عمومی محسوب شود.

این ملاحظات ممکن است زمینه‌ای را برای فهم تفاوت‌های مربوط به استفاده از حبس فراهم آورند، اما برتری نژادی همیشگی در نظام اصلاحی - تربیتی آمریکا را مرتفع نمی‌سازند. در حقیقت، در دهه‌ی اخیر اختلاف میان سیاه و سفید در اعمال حبس به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. میزان پذیرش زندان‌های ایالتی و فدرال شاخص آشکاری از این تفاوت نژادی است که هر لحظه عمیق‌تر می‌شود. در سال ۱۹۸۶، ۵۳ درصد پذیرش‌های زندان، سفید پوست و ۴۶ درصد سیاهپوست بودند اما تا سال ۱۹۸۹ این ارقام دقیقاً بر عکس شد و ۵۳ درصد پذیرش‌شدگان را آمریکایی‌های آفریقایی تبار تشکیل می‌دادند.

مفسرین بر این عقیده هستند که علت این جهش تازه در حبس اقلیت‌ها، تا حد زیادی به اجرای برنامه‌ی مبارزه با مواد مخدر مربوط می‌شود. در این زمینه اطلاعاتی که از کارولینای شمالی بدست آمده، راهنمای مناسبی است. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، نسبت سیاه به سفید در پذیرش زندان نسبتاً ثابت بود (بین ۲ و ۳ به ۱). در دهه‌ی بعد میزان پذیرش سفید پوستان همچنان ثابت ماند اما تعداد سیاهپوستان دو برابر شد (نسبت تقریبی ۵ به ۱). علت این افزایش نامتناسب چیست؟ تا حد زیادی به نظر می‌رسد که علت آن دستگیری‌های مربوط به

اول اینک، اغلب گفته می‌شود ایالات متحده به عنوان کشوری که از بالاترین رقم حبس برخوردار است، رقیب روسیه می‌باشد. اما این امر موجب می‌شود که تنوع وسیع استفاده از حبس در ایالات واشنگتن دی.سی. نادیده گرفته شود، تا جایی که زیربنگ و هاوکینز اظهار می‌دارند که شاید صحبت

کردن از زندان‌های «۵۱ کشور» مناسب‌تر باشد. برای مثال، در سال ۱۹۹۴ میزان حبس در هر یکصد هزار نفر جمعیت، حداکثر ۵۳۹ نفر در تگزاس و حداقل ۸۰ نفر در داکوتای شمالی بود؛ یعنی تقریباً یک اختلاف ۷ برابری، واشنگتن دی.سی. با رقم نگران کننده‌ی ۱۴۲۶ نفر از سایر حوزه‌ها پیشی گرفت. علی‌رغم این تنوع دایمی میزان حبس در سطح ایالتی، زیربنگ و هاوکینز چنین استنباط می‌کنند که میزان حبس ایالات، به طور کلی، به سمت یک روند ملی واحد در حرکت است: یعنی یک میزان رو به افزایش حبس در طی دو دهه‌ی اخیر. این همگرایی قابل ملاحظه است چرا که ماهیت غیر متمرکز عدالت کیفری آمریکا به این معنی است که «تصمیمات مربوط به سیاست حبس توسط دولت‌های ایالتی و محلی اتخاذ می‌گردد».

مورد دوم که نگران کننده‌تر می‌باشد این است که استفاده از حبس برای آمریکایی‌های آفریقایی تبار و سفید پوستان شدیداً متفاوت است. اگر چه سیاه پوستان فقط ۱۲ درصد جمعیت ملی را شامل می‌شوند ولی تقریباً نیمی (۸۴ درصد) از جمعیت زندانیان اعم از ایالتی، فدرال و محلی را تشکیل می‌دهند. اطلاعات مربوط به سال‌های ۹۳ - ۲۹۹۱ نشان می‌دهد که میزان حبس آمریکایی‌های آفریقایی تبار بیش از ۶ برابر سفید پوستان است، یعنی ۱۹۴۷ نفر به ۳۰۶ نفر در هر یکصد هزار نفر جمعیت. وقتی این آمار به تفکیک سن و جنس مورد توجه قرار می‌گیرد این تویر ناامید کننده‌تر نیز می‌شود. در سال ۱۹۹۰ تونری تخمین زد که از هر ۱۲ مرد سیاهپوست بین سنین ۱۸ تا ۵۴ سال، یک نفر در زندان بسر می‌برد. ایروین و آستین اضافه می‌کنند، «تعداد جوانان آمریکایی آفریقایی تبار که تحت نظارت سیستم اصلاحی - تربیتی هستند، بیشتر از کل جمعیت مردان آمریکایی آفریقایی تباری است که در کالج نام‌نویسی می‌کنند».

هر چند هنوز هم در سیستم عدالت کیفری آثاری از تبعیض دیده می‌شود، اکثر جرم‌شناسان آمریکایی چنین استنباط می‌کنند

وجود محدودیت‌های مالی در تقریباً همه‌ی حوزه‌هایی که نیازمند بودجه‌ی دولتی هستند، تخمین زده می‌شود که بودجه‌ی زندان در سال ۱۹۹۵، اگر کاهش نداشته باشد لافل به میزان ۳۰ درصد افزایش می‌یابد.

بحران ازدحام جمعیت به سطح محلی نیز کشیده می‌شود. مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۳ از ۷۶ استان ایالت اوهایو صورت گرفت نشان داد که ۲۹ استان برای مجرمینی که به زندان محکوم شده بودند اما تا آن زمان نتوانسته بودند بخاطر کمبود جا در زندان اسکان داده شوند از لیست‌های انتظار استفاده می‌کردند. این مطالعه، بطور قابل توجهی نشان داد که بیش از ۲۶۰۰۰ مجرم - یعنی دو برابر جمعیت زندانی (Jail Population) موجود در ایالت - در انتظار گذراندن محکومیت خود بودند که بسیاری از آن‌ها برای «ماه‌ها یا حتی سال‌ها بعد از محکومیتشان» به زندان استان معرفی نشده بودند. این ملاحظه آخر نگرانی بیشتری بوجود می‌آورد و آن این است که بحران جمعیت زندان‌ها، نه فقط بر «اصلاح و تربیت سازمانی» که بر «اصلاح و تربیت اجتماعی» نیز تأثیر می‌گذارد. بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، جمعیت مجرمین تحت نظارت اجتماع، اگر بیشتر نباشد، حداقل به میزانی برابر با جمعیت زندان‌ها رشد داشته است. بنابراین، طی این مدت مجرمین مشمول پروبیشن به ۱۳۹ درصد (از ۱/۱ میلیون به ۲/۷ میلیون نفر) و مجرمین مشمول آزادی مشروط به ۱۴۱ درصد (از ۲۲۰۴۳۸ به ۵۳۱۴۰۷ نفر) افزایش یافتند.

خلاصه این که، بحران جمعیت زندان‌ها در واقع، در هر بخش (سازمانی، اجتماعی) و هر سطح (فدرال، ایالتی، محلی) از سیستم اصلاحی - تربیتی آمریکا رخنه می‌کند.

این حقیقت تلخ، مانع از آن می‌شود که سیستم اصلاحی - تربیتی بتواند در راستای کاهش ازدحام جمعیت زندان‌ها بطور مدبرانه عمل کند. دی ایلوی پیش‌بینی می‌کند «طی دو دهه آینده، گریزی از افزایش تعداد زندانیان ایالتی، فدرال و محلی، مشمولین پروبیشن و آزادی مشروط نخواهد بود».

تنوع در میزان حبس

برای ما مقدور نیست که بتوانیم تک تک جزئیات سیستم اصلاحی - تربیتی آمریکا را بررسی کنیم. با این وجود، در ذیل به بررسی دو تنوع مهم در حبس می‌پردازیم.

جرایم مواد مخدر باشد. بین سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۹ دستگیری سفید پوستان به اتهام جرایم مواد مخدر ۳۶ درصد افزایش یافت اما این رقم برای آمریکایی‌های آفریقایی تبار به ۱۸۳ درصد رسید. در پنسیلوانیا نیز طی دهه‌ی هشتاد تعداد احکام زندان به دلیل مواد مخدر، برای مردان سفید پوست ۴۷۷ درصد و برای مردان سیاهپوست به رقم شگفت‌انگیز ۱۶۱۳ درصد افزایش یافت.

در خصوص استفاده‌ی نامتناسب از حبس برای آمریکایی‌های آفریقایی تباری که در قاچاق مواد مخدر دست دارند، توجیه خوش‌بینانه‌ی وجود دارد. مطابق این دیدگاه، سخت‌گیری در مورد مواد مخدر بیانگر سرمایه‌گذاری بسیار به موقع دولت در بخش‌های مرکزی شهر به ویژه محله‌های فقیرنشین می‌باشد. در پاسخ به خواسته‌ی این شهروندان فقیر، دولت تلاش می‌کند تا نظم اجتماعی را از طریق منع قاچاق آشکار مواد مخدر، بستن مراکز استفاده از این مواد و حبس قاچاقچیان و مصرف‌کنندگان، اعاده کند. سفید پوستان به این دلیل که دخالت آن‌ها در جرایم مواد مخدر کمتر محسوس است، کمتر نیز مشمول یک چنین تدابیر قانونی

و همچنین بازرسی پلیسی قرار می‌گیرند. گوردون اظهار می‌دارد که مقامات پلیس مکرراً ادعا می‌کنند دستگیر کردن کسی که از داخل باجه‌ی تلفن گوشه‌ی خیابان در یکی از محله‌های فقیرنشین در حال انجام معامله است بسیار آسان‌تر از دستگیری کسی است که معامله خود را در خوابگاه یا کتابخانه دانشکده یا در اداره وال استریت انجام می‌دهد. با این وجود، دیدگاه دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد که زیاد خوشبینانه نیست. مطابق این دیدگاه، مبارزه با مواد مخدر تلاش شدیدی است برای جلب آرای سفیدپوستان ثروتمند آمریکایی. مردان جوان اقلیت که در بخش‌های مرکزی شهرها زندگی می‌کنند برای سرکوبی انتخاب می‌شوند چرا که فاقد سرمایه سیاسی هستند و ضمناً می‌توان آن‌ها را «طبقه‌ای خطرناک» معرفی نمود که بی‌باکانه مواد مخدر را میان جوانان می‌برند و در تجارت این مواد رقیبان خود را به قتل می‌رسانند. به تجربه ثابت شده است که این مبارزه‌ی سمبلیک اصولاً هیچ اثر مفیدی بر بازارهای مواد مخدر و مصرف آن ندارد جز اینکه به حومه‌نشینان مضطرب دوباره اطمینان می‌دهد که «برای حل مشکل جرم اقداماتی

در حال انجام شدن است» و نیز لزوم ایجاد تغییرات ساختاری اساسی در اجتماعی که طبقه پایین جامعه محسوب می‌شوند را کم رنگ می‌سازد. نتیجه اینکه، سیاستمداران آرایی تحصیل می‌کنند بدون اینکه مجبور باشند به غفلت خطرناک و همیشگی خود نسبت به اقلیت‌ها توجه کنند.

سیاست‌های ویژه در ارتباط با مواد مخدر اعم از اینکه هدف آن‌ها خوشایند باشد یا ناخوشایند، می‌توانند تبعیضات نژادی آشکاری در مجازات ایجاد کنند. عمده‌ترین آن اینکه، مجازات‌های مربوط به داشتن کوکائین فشرده (درجه یک) بسیار شدیدتر از پودر کوکائین است. مثلاً در ایالت مینسوتا قضات با توجه به راهبردهای مربوط به تعیین مجازات، برای به همراه داشتن سه گرم کوکائین فشرده چهار سال حبس و برای همان مقدار پودر کوکائین حکم پرویشن در نظر می‌گیرند. بعد نژادی این قوانین تنها زمانی آشکار می‌شود که بدانیم «ماده مخدر مصرفی» سیاهان از نوع فشرده و برای سفید پوستان از نوع پودر است. برای مثال، اطلاعات مربوط به ایالات مینسوتا آشکار می‌سازد که بیش از ۹۵ درصد کسانی را که به موجب



یا جمعیت شناختی وجود دارد که اساس تغییرات میزان حبس را تشکیل می‌دهند و یا بر این تغییرات تأثیر می‌گذارند؟

بنابراین، بهترین چیزی که می‌توانیم ارائه دهیم، حدسیات آگاهانه‌ای است در خصوص این که چرا جمعیت زندانیان آمریکا طی سال‌های اخیر به این شکل گسترده، افزایش داشته است. در این رابطه، چهار عامل قابل بحث وجود دارد: میزان ارتکاب جرم، اثر سن بر حبس، مبارزه‌ی ممتد در راستای «سختگیری» بر جرم و بیانیه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ برای «مبارزه با مواد مخدر».

در مورد اول، جمعیت زیاد زندان‌های آمریکا به وضوح بازتاب میزان بالای جرایم شدید در این کشور است. با این وجود، میان جرم و مجازات ارتباط مستقیم، نزدیک و سنجیده‌ای وجود ندارد که بتوان استنباط نمود افزایش میزان جرم موجب افزایش متناسب تعداد زندانیان است، بلکه به نظر می‌رسد میان آن دو ارتباط ضعیفی وجود داشته باشد. بنابراین، تنوع میزان ارتکاب جرم و میزان حبس در سطح ایالات و در طول زمان، تا حد زیادی مستقل از یکدیگرند. تجزیه و تحلیل بلومشتاین (۱۹۹۵) در این زمینه، ما را راهنمایی می‌کند. وی اظهار می‌دارد که طبق اطلاعات FBI، در خلال دهه‌ی ۱۹۷۰ و نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۰، میزان جرایمی چون قتل عمد، سرقت به عنف و برگلری افزایش چشمگیری نداشته است. بنابراین، بسیار بعید به نظر می‌رسد که رشد جمعیت زندان نتیجه‌ی رشد میزان ارتکاب جرم باشد.

در مورد دوم، همانگونه که آشنایان یا جرم‌شناسی می‌دانند افزایش میزان زاد و ولد موجب افزایش میزان جرم در ۱۵ تا ۲۰ سال آینده می‌شود چرا که شرکت در جرایم خیابانی در اواخر نوجوانی و اوایل ۲۰ سالگی به اوج خود می‌رسد. با این وجود، مسئله‌ای که کمتر شناخته شده این است که اثرات زاد و ولد زیاد در میزان پذیرش زندان، تقریباً یک دهه دیرتر از اثرات آن بر میزان ارتکاب جرم خود را نشان می‌دهد چرا که حداکثر سن برای حبس در اواخر بیست سالگی است. فاصله‌ی میان حداکثر سن ارتکاب جرم و حداکثر سن حبس به این دلیل است که تعداد بسیار کمی از مجرمین نوجوان به زندان بزرگسالان فرستاده می‌شوند و نیز اینکه حبس اساساً به «مجرمین حرفه‌ای» یعنی کسانی که به اندازه‌ی کافی فرصت داشته‌اند که به دادگاه‌ها ثابت کنند تکرارکننده‌ی جرم

جمع‌آوری آمارهای مربوط به جرم و دیگر موضوعات عدالت کیفری با یکدیگر تفاوت دارند. با این وجود، لاینچ تلاش مجددانه‌ی برای مقایسه‌ی میزان حبس در کشورهای ایالات متحده، استرالیا، کانادا، انگلستان و ویلز و آلمان غربی انجام داده است. تجزیه و تحلیل او نشان می‌دهد که اثبات اظهار نظرهای کلی در خصوص تنبیهی بودن جامعه‌ی آمریکا مشکل است.

لینچ در گزارش خود اظهار می‌دارد که ایالات متحده نسبت به سایر دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی حبس‌های طولانی‌تری را اعمال می‌کند. اما آیا واقعاً مجرمین آمریکایی مدت زمان بیشتری در زندان بسر می‌برند؟ به نظر می‌رسد در مورد قتل یا جرایم خشونت آمیز و شدید، مدت حبس در ایالات متحده و دیگر کشورها یکسان باشد. با این وجود برای جرایم علیه اموال و مواد مخدر، ایالات متحده در استفاده از حبس شدت عمل بیشتری نشان می‌دهد. بنابراین، بیشتر بودن جمعیت زندان در ایالات متحده تا حدی ناشی از وجود سطوح بالایی از خشونت مرگ‌آور در این کشور است... در عین حال، لینچ نتیجه می‌گیرد که «با کاهش استفاده از حبس و کمتر شدن مدت آن در جرایم علیه اموال و احتمالاً مواد مخدر، جمعیت زندانیان به شکلی گسترده و معقول در سطح کشورهای همانند انگلستان و کانادا کاهش می‌یابد».

علل افزایش میزان حبس

در این که میزان حبس در ایالات متحده رشد فزاینده‌ای را در طول دو دهه‌ی اخیر پشت سر گذاشته و زندان‌های آمریکا را با بحران غیرقابل کنترل ازدحام جمعیت مواجه ساخته است هیچ بحثی نیست. اما علل این افزایش جمعیت بخوبی شناخته شده است. برای مثال، زیرمینگ و هاوکینز (۱۹۹۱) پس از دویست صفحه تجزیه و تحلیل دقیق «میزان حبس» نتوانستند به چیزی بیش از چند پرسش مهم که پاسخ آن‌ها همچنان نامعلوم است دست یابند:

آیا عوامل تعیین کننده‌ی میزان حبس، همان عواملی هستند که تفاوت‌های میان منطقه‌ای در استفاده از حبس را توضیح می‌دهند؟ چرا تعداد زیادی از دولت‌های ایالتی که هر کدام قدرت‌های مستقلی محسوب می‌شوند تمایل دارند در یک مسیر حرکت کنند؟ آیا می‌توان گفت چرخه‌هایی چون چرخه‌ی اقتصادی

قانون تنبیهی‌تر کوکائین فشرده متهم شده‌اند، آمریکایی‌های آفریقایی تبار تشکیل می‌دهند، در حالی که سفید پوستان تقریباً ۸۰ درصد کسانی را تشکیل می‌دهند که به موجب قانون ملایم‌تر پودر کوکائین متهم شده‌اند. همین‌طور، تحقیقی که در پایان سال ۱۹۹۳ انجام شد، نشان داد که در سیستم اصلاح و تربیت فدرال به طور متوسط، مجازات‌های زندان برای سیاه پوستان ۱۴ درصد بیشتر از سفید پوستان است. دلیل اصلی این اختلاف را می‌توان به کیفرهای مختلفی مربوط دانست که برای کوکائین فشرده و پودر کوکائین در نظر گرفته شده است.

بدین ترتیب، تاکنون تنوع میزان حبس در ایالات متحده را مورد توجه قرار دادیم. با این وجود قبل از ادامه بحث، نوع دیگری از این ناهمگونی را بررسی خواهیم کرد: چگونه میزان حبس در ایالات متحده را با میزان حبس در دیگر دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی مورد مقایسه قرار دهیم؟ مفسرین لیبرال آمریکایی، از جمله بسیاری از جرم‌شناسان متفقاً اظهار می‌دارند که ایالات متحده یک «جامعه تنبیهی» است، بطوری که روسیه (و اخیراً آفریقای جنوبی) تنها رقیبان آن در زندانی کردن مردم به شمار می‌آیند. ظاهراً به نظر می‌رسد این ادعا غیرقابل انکار باشد. طبق گفته مویر در میان ۵۲ کشور که در سال‌های ۹۳ - ۲۹۹۱ مورد مطالعه قرار گرفتند، تنها میزان حبس در روسیه در هر یکصد هزار نفر جمعیت از ایالات متحده (۵۵۸ به ۵۱۹) بالاتر بود. وی همچنین خاطر نشان می‌سازد که ایالات متحده بطور کلی ۵ تا ۸ برابر بیشتر از صنعتی‌ترین کشورها از حبس استفاده می‌کند.

با این وجود، اطلاعات مربوط به میزان حبس می‌توانند گمراه‌کننده باشند. این اطلاعات بیانگر این مطلب نیستند که آیا استفاده از حبس در ایالات متحده به دلیل اعمال تنبیه بیشتر در آن کشور است یا این که صرفاً ناشی از این حقیقت است که آمریکا با مشکل جدی‌تر و بیشتری در ارتباط با جرم روبرو است.

همانگونه که لینچ اظهار می‌دارد، قضاوت در مورد صحت هر یک از این تفاسیر نیازمند اطلاعاتی است راجع به اینکه در کشورهای قابل مقایسه‌ی دیگر، افرادی که به اتهام هر جرمی (مثلاً قتل) محکوم می‌شوند، بطور متوسط چقدر مجازات دریافت می‌دارند. این مقایسه‌های میان فرهنگی با مشکلات بسیاری همراه است. برای مثال، کشورها در قوانین، نظام اصلاحی - تربیتی و روش‌های

هستند، اختصاص داده می‌شود.

در ایالات متحده، میزان بالای زاد و ولد بعد از جنگ جهانی دوم و دهه‌ی ۱۹۶۰ که باعث شد شمار نوجوانان مستعد ارتکاب جرم افزایش یابد، در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ مشکل جرم در این کشور را تشدید کرد. از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ کاهش جمعیت جوانانی با این ترکیب سنی جلوی افزایش بی‌رویه‌ی میزان ارتکاب جرم را گرفت. با این وجود، بخاطر تأثیر کند سن بر حداکثر میزان حبس، طرفداران افزایش زاد و ولد، همچنان بر تعداد مجرمین واجد شرایط حبس می‌افزایند.

سوم این که، ایالت متحده برای دو دهه، در راستای سختگیری نسبت به جرم مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر با آن را در پیش گرفته است. در حقیقت، مشکل است یک مقام رسمی (اعم از دموکرات یا جمهوری خواه، قانونگذار یا قاضی) را بیابیم که به مجازات معتقد نباشد. نتیجه‌ی این دیدگاه، اتخاذ سیاست‌هایی بوده است - از حداقل مجازات‌های اجباری حبس گرفته تا اعمال محدودیت‌هایی برای اعطای آزادی مشروط و قوانین موسوم به «سه ضربه و اخراج» که برای سومین جرم ارتكابی مجازات حبس ابد در نظر می‌گیرند - که هدف همه‌ی آن‌ها زندانی کردن هر چه بیشتر مجرمین برای مدت‌های طولانی‌تر می‌باشد. یافتن ارتباطی دقیق میان اتخاذ تدابیر خاص «سختگیرانه» و ازدحام جمعیت زندان اغلب دشوار است. با این وجود، این مبارزه‌ی تنبیهی فراتر از یک لفاظی صرف بوده و در عمل شیوه‌های تعیین مجازات را تحت تأثیر قرار داده است. فورست گزارش می‌دهد که «طی دهه‌ی ۱۹۸۰ مجازات‌ها در ایالات متحده به طور کلی شدیدتر شد»، طبق آمار FBI نسبت حبس در طول دو دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بیش از دو برابر شد... حبس ناشی از جرایم خشونت‌آمیز نیز افزایش یافت: متوسط زمان سپری شده در زندان برای هر جرم حقیقت‌لانگان اظهار می‌دارد که احتمال می‌رود میزان بالای حبس اساساً به دلیل الف-افزایش جرایمی باشد که منجر به محکومیت‌های جنایی می‌شوند و ب- زندان، ضمانت اجرای چنین محکومیت‌هایی است - این توضیحی است برای افزایش ۵۰ درصدی رشد جمعیت زندان بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۸۶.

چهارمین مورد این است که در دهه‌ی ۱۹۸۰ بویژه در طول دوره‌ی ریاست جمهوری بوش، ایالات متحده بیانیه‌ی مبارزه

با مواد مخدر را صادر کرد. نکته‌ی اصلی این مبارزه بیشتر اعمال قوانین کیفری برای مجازات مجرمین بود تا درمان آنان. مسأله‌ای که مفسرین با آن روبرو هستند این است که صرفنظر از نتیجه بخش بودن یا نبودن مبارزه با مواد مخدر یکی از پیامدهای آن فرستادن مجرمین بیشتر به زندان‌ها است. با گذشت زمان و بررسی نسبت جمعیت مجرمین مواد مخدر در زندان، می‌توان به نقش برنامه‌ی «مبارزه با مواد مخدر» در بحران ازدحام جمعیت پی برد. در سال ۱۹۸۳ فقط ۱۰ درصد جمعیت زندان‌های محلی و استان را مجرمین مواد مخدر تشکیل می‌دادند، اما تا سال ۱۹۸۹ این آمار بیش از دو برابر شد. در سال ۱۹۷۹، مجرمین مواد مخدر ۶/۴ درصد و در سال ۱۹۸۶ فقط ۸/۶ درصد جمعیت زندان‌های ایالتی را تشکیل می‌دادند. با این وجود، تا سال ۱۹۹۴ نسبت مجرمین مواد مخدر در زندان‌های ایالتی به ۲۵ درصد افزایش یافت. در سال ۱۹۸۰ مجرمین مواد مخدر ۹/۲۴ درصد جمعیت زندانیان فدرال را تشکیل می‌دادند. یک دهه‌ی بعد، این آمار به بیش از ۵۰ درصد و تا ۱۹۹۴ به بیش از ۶۰ درصد افزایش یافت. بر اساس یک تحقیق انجام شده، ۴۴ درصد افزایش جمعیت زندان بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۱ ناشی از افزایش تعداد مجرمینی است که به دلیل جرایم مواد مخدر زندانی شده‌اند.

راهکارهایی برای کاهش میزان حبس

بحث‌هایی که در خصوص ازدحام جمعیت زندان صورت می‌گیرد معمولاً بر این فرض استوار است که این بحران، که بیش از دو دهه سابقه دارد قابل حل است. البته بصورت نظری راه حل‌هایی وجود دارد، به طوری که بسیاری از منتقدین آگاه در مورد کم کردن فشار ازدحام جمعیت از طریق جایگزین‌های حبس، تجدید نظر در ساختارهای تعیین مجازات، محدود کردن جمعیت انسانی، شیوه‌های آزاد سازی زود هنگام زندانیان و... مباحث زیادی را مطرح کرده‌اند. با استفاده از این تدابیر، موفقیت‌هایی نیز حاصل شده است اما این موفقیت‌ها با هجوم غیرقابل کنترل مجرمین به سمت سیستم اصلاح و تربیت تحت الشعاع قرار گرفته است. البته، این شرایط تغییر می‌کنند و بنابراین، کوتاه بینی خواهد بود که فرض کنیم ازدحام جمعیت، جزء ثابت سیستم اصلاحی - تربیتی آمریکا است. اما همچنانکه به هزاره‌ی سوم نزدیک

می‌شویم تئوری‌های کاهش بحران ازدحام جمعیت، اساساً آکادمیک و نظری باقی می‌مانند و تأثیر اندکی بر محدود ساختن گستره‌ی این بحران دارند.

علل زیر بنای تقویت‌کننده‌ی این بحران هر چه باشد، فرار از چنگ آن با توجه به و سیاسی موجود دشوار است. در واقع، همه‌ی سیاستمداران آمریکایی از طریق شعار «شدت عمل در برخورد با جرایم» که لازمه‌ی انتخاب مجدد آن‌ها است، مشتاقانه تمایل خود را به فرستادن مجرمین بیشتر به زندان، و برای مدت طولانی‌تر اعلام می‌کنند. به طوری که پیشتر نیز اشاره شد این هدفی است که به نظر آن‌ها قابل دستیابی است. آن‌ها، به عنوان جزئی از این برنامه قوانینی را یکی پس از دیگری می‌گذارند که نه تنها مجازات‌های اجباری حبس در نظر می‌گیرند، بلکه اعمال صلاحیت مقامات اصلاح و تربیت در آزادی زندانیان را نیز محدود می‌سازند (برای مثال از طریق حذف آزادی مشروط، محدود کردن اوقات فراغت و تعیین حبس ابد برای مجرمین بعادت). در مقابل، تئوری‌های کاهش جمعیت - نظیر راه حل‌هایی که جرم‌شناسان پیشنهاد می‌کنند - بسیار خطرناک تلقی می‌شوند چرا که مقامات رسمی را موظف می‌سازند که نسبت به جرم‌نرمش‌نشان دهند. در نتیجه، در خصوص کاهش جمعیت زندان‌ها، روش‌هایی که از نظر سیاسی پایدار باشند بسیار اندک است. بنابراین، در ایالات متحده یک مخالفت اساسی با تلاش‌هایی که به منظور کاهش جمعیت زندان‌ها صورت می‌گیرد بوجود می‌آید. وقتی که بنظر می‌رسد فرستادن افراد بیشتر به زندان یک ضرورت سیاسی باشد، چگونه می‌توان جمعیت کمتری در زندان داشت. در این زمینه، سه راه حل «از نظر سیاسی مطلوب» ارائه می‌شود: ایجاد فضای مناسب بیشتر برای اسکان زندانیان، مجازات زندانیان در خارج از زندان و مدیریت بحران.

ایجاد فضای مناسب

یک راهکار بدیهی برای حل این مشکل، ایجاد فضای مورد نیاز برای اسکان همه‌ی کسانی است که دولت خواهان در حبس نگه داشتن آن‌ها است. پیشتر، تلاش گسترده در سراسر آمریکا برای زندان سازی را بررسی کرده‌ایم (حدود ۵۰ مکان جدید در سال) و به نظر می‌رسد که تخصیص پول توسط دولت برای احداث مکان‌های جدید، ادامه خواهد

قرار دادن بحران عظیم ازدحام جمعیت که اکثر ایالت‌ها و حوزه‌های قضایی محلی با آن مواجه هستند بسیار اندک است.

دو مشکل دیگر، توانایی این مجازات‌ها برای حل بحران ازدحام جمعیت را محدود می‌سازد. اول این که همانند همه برنامه‌های اصلاح و تربیت اجتماعی، قابل «بسط دادن» هستند، توضیح این که قضات بجای استفاده از این مجازات‌ها برای دورکردن مجرمین از زندان که موجب صرفه جویی در هزینه و فضا می‌شود، از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای اعمال کنترل بیشتر بر مجرمینی استفاده می‌کنند که اگر مجازات‌های حد و وسط در مورد آن‌ها اعمال نمی‌شد تحت پروبیشن قرار می‌گرفتند. دوم این که، این مجازات‌ها ممکن است با توجه به هدف اصلی آن‌ها یعنی کاهش هزینه‌ها و جمعیت زندان‌ها، کاملاً مؤثر واقع نشوند: هر چه مجرمین، بیشتر و دقیق‌تر در اجتماع تحت نظر قرار گیرند، بیشتر کشف می‌شود که از شرایط پروبیشن یا آزادی مشروط خود تخطی کرده‌اند. این واقعیت، وضعیت دشواری را ایجاد می‌کند که غیرقابل حل است.

اگر مسئولان اصلاح و تربیت، زمانی که مجرمین از مقررات مربوطه سرپیچی می‌کنند (مثلاً از خانه‌ی خود خارج شده یا مواد مخدر مصرف می‌کنند) هیچ عکس‌العملی نشان ندهند در آن صورت، نیروهای کنترل‌گر باز دارنده تضعیف می‌شوند؛ اما اگر مسئولان به چنین «تخلیفات فنی» عکس‌العمل نشان دهند، هزینه‌های اجرای برنامه افزایش می‌یابد (مثلاً دستگیری متخلفین، تعیین وقت جلسه‌ی رسیدگی دادگاه برای لغو دستور) و تعداد زیادی از متخلفین به زندان فرستاده می‌شوند. خلاصه این که، یا باید به طور کلی این برنامه را کنار بگذاریم یا آن را به قیمت ناکامی در دستیابی به هدف اصلی که کاهش هزینه‌ها و جمعیت زندان‌هاست عیناً اجرا کنیم.

بنابراین، در عمل هیچ راه حل سیاسی منسجم و پایداری برای بحران حتمی ازدحام جمعیت وجود ندارد. بنظر می‌رسد فشار برای افزایش حبس دائمی باشد. شهادت سیاسی برای پرداختن به این بحران نیز کم است. در این وضعیت، سیاستمداران برای خریدن آراء مردم سیاست‌هایی اتخاذ می‌کنند و وظیفه‌ی پرداختن به پیامدهای چنین سیاست‌هایی را به مسئولین اصلاح و تربیت واگذار می‌نمایند. بلومشتاین اظهار می‌دارد: «برای یک دولت نسبتاً آسان است که چشم‌پوشی را بر روی

قانونگذار «سخت‌گیری» که لیبرال‌ها را به «آزاد گذاشتن مجرمین برای ارتکاب مجدد جرم» متهم می‌کنند، به راحتی به عنوان جایگزینی قابل قبول برای زندان مورد دفاع قرار گیرد. جایگزین زندان باید هزینه‌ی کمی داشته باشد و در عین حال نسبت به جرم نیز نرمش نشان ندهد. طی دهه‌ی گذشته، یک راه حل «به لحاظ سیاسی مطلوب» تحت عنوان مجازات مجرمین در اجتماع پدیدار شده است. این تلاش‌ها در راستای «سخت‌گیری» در اجتماع، معمولاً به عنوان «مجازات‌های حد و وسط» نامیده می‌شوند چرا که این مجازات‌ها میان زندان با هزینه و جمعیت زیاد و پروبیشن «صرف» که اصلاً مجازات محسوب نمی‌شود قرار می‌گیرند.

خصوصیت بارز این مجازات‌ها این است که هدف آن‌ها کنترل دقیق مجرمین می‌باشد. بنابراین، آن‌ها می‌خواهند کارکرد رفاه اجتماعی اقدامات اصلاحی - تربیتی سنتی را با تبدیل مأمورین پروبیشن (و آزادی مشروط) از عوامل کمک دهنده به عوامل کنترل‌کننده، تغییر دهند. در آمریکا معمول‌ترین ابزار دستیابی به این نوع نظارت که اغلب بصورت ترکیبی بکار برده می‌شود عبارت است از اعمال برنامه‌های مراقبتی شدید، حبس در منزل و کنترل الکترونیکی، آزمایش مواد مخدر، گزارش روزانه به مراکز مربوطه و کمپ‌های آموزشی.

ظاهراً اعمال مجازات‌های حد و وسط به دو صورت هزینه‌های سیستم عدالت کیفری را کاهش می‌دهد. اول این که، همانند همه برنامه‌های اجتماعی این مجازات‌ها نیز بطور بالقوه، مجرمین را از زندان دور می‌سازند. دوم این که، کنترل مجرمین این اطمینان را افزایش می‌دهد که رفتارهای نادرست آن‌ها کشف خواهد شد و در صورت کشف چنین رفتارهایی، مجازات اجتماعی آن‌ها لغو شده و به زندان فرستاده خواهند شد. طرفداران این نوع مجازات‌ها بر این عقیده هستند که مجرمینی که با چنین تهدید شدیدی مواجه می‌شوند، تا زمانی که در اجتماع هستند از اعمال خوددسری خودداری می‌کنند. با این وجود، ارزیابی مجازات‌های حد و وسط نشان می‌دهد که این مجازات‌ها نمی‌توانند بحران ازدحام جمعیت زندان را مرتفع سازند و ثابت کرده‌اند از آنچه که تصور می‌شد پرهزینه‌تر بوده‌اند. همچنین تأثیر آن‌ها در کاهش تکرار جرم هنوز باید ثابت شود. علاوه بر این، حجم این برنامه‌ی ویژه، برای تحت تأثیر

داشت. همچنین، ایالت‌ها به جستجوی راه‌هایی پرداخته‌اند تا نیاز به فضای خواب ارزاتر را برآورده سازند. از جمله‌ی این راه‌ها استخدام شرکت‌های خصوصی برای ساختن و اداره کردن مؤسسات اصلاحی - تربیتی است. شرکت‌های انتفاعی بیش از ۴۰ مجموعه‌ی امنیتی بزرگسالان را اداره می‌کنند و این در حالی است که تعدادی از حوزه‌های قضایی برای ارائه‌ی خدماتی مانند غذا و مراقبت‌های پزشکی با بخش خصوصی قرارداد می‌بندند. مفسرین ممکن است راجع به این مسأله که آیا در برخی دوره‌های تاریخی ساختن زندان توانسته است به نیاز اسکان زندانیان پاسخ دهد، به بحث و گفتگو بپردازند. به هر حال، در این دوره ایالت‌ها در پشت سر گذاشتن بحران ازدحام جمعیت یا در توسل به خصوصی سازی برای کاهش مشکلات مالی، موفق نبوده‌اند. علی‌رغم ساخت مداوم زندان، ازدحام جمعیت ادامه دارد و میزان حبس در آمریکا هیچ علامتی از کاهش را نشان نمی‌دهد.

مقامات مسئول با انتخاب‌های سیاسی مشکلی مواجه هستند. با افزایش هزینه‌ی اصلاح و تربیت مجرمین، ایالات متحده نیز ظاهراً به سمت یک دوران فرا رفاه حرکت کرده است که طی آن فشار بی‌اندازه‌ای برای محدود کردن مالیات‌ها وجود دارد. آن‌ها چگونه می‌توانند در زمان کاهش منابع دولتی، برای هزینه‌های رو به افزایش زندان پولی بپردازند؟ یک راه، کم کردن از بودجه‌ی سایر خدمات دولتی است. طبق گزارش گاتفردسون در کالیفرنیا هزینه‌ی دولت برای اصلاح و تربیت از سال مالی ۹۱ - ۱۹۹۰ تا ۹۴ - ۱۹۹۳، ۲۵ درصد افزایش داشت (تا ۳/۳ میلیارد دلار)، در حالیکه سرمایه‌گذاری برای آموزش عالی تا ۲۵ درصد (۴/۴ میلیارد دلار) کاهش یافت. اما این راهکار محدودیت‌هایی نیز دارد. برای مثال، اگر منافع رأی دهندگانی نظیر دانشجویان دانشگاه‌ها بیش از حد مورد تجاوزه قرار گیرد، به دولت فشار خواهند آورد. بنابراین و علی‌رغم همه‌ی این بحث‌ها تلاش می‌شود به جای حبس از جایگزین‌های اجتماعی - based - Community Alternatives - کم خرج‌تر استفاده شود.

مجازات‌های حد وسط

با این وجود، اصلاح و تربیت سنتی مبتنی بر روش‌های اجتماعی [نظیر پروبیشن و آزادی مشروط] نمی‌تواند حداقل از سوی

اثرات پنهان ازدحام جمعیت زندان‌ها ببندد و به این امید که هیچ حادثه‌ی بدی اتفاق نمی‌افتد و دادگاه‌ها نیز از پرداختن به آن خودداری می‌کنند، هیچ اقدامی انجام ندهد. در کوتاه مدت، مسئولان اصلاح و تربیت به حال خود رها می‌شوند تا آرامش لازم را ایجاد کنند. با افزایش جمعیت زندانیان، آنان نیز برای آزاد سازی زود هنگام آن‌ها راه حل‌های قانونی پیدا می‌کنند. ورزشگاه‌ها را به خوابگاه‌های شبانه روزی زندانیان تبدیل می‌کنند و ظرفیت سلول‌های یک نفره را به دو نفره افزایش می‌دهند. برای اسکان مجرمین از چادر و برای جا به جا کردن آن‌ها از زندانی به زندان دیگر از اتوبوس استفاده می‌کنند. با این وجود، اثرات دراز مدت این کنترل بحران ممکن است عمیق و جنجال برانگیز باشد. ما پیش بینی می‌کنیم که تداوم این بحران موجب تغییر در هدف خواهد شد - وضعیتی که در آن اهداف اجتماعی وسیعتر اصلاح و تربیت، با لزوم کنترل سیستم هزینه‌ها و بازده‌ها در تعارض قرار می‌گیرد.

در این سناریو که به عقیده مفسرین هم اکنون بخوبی در حال اجراء است مسئولین اصلاح و تربیت با بی‌توجهی نسبت به ارائه‌ی خدمات انسانی و با جستجوی راه‌های مؤثرتر برای اختصاص فضای مناسب به زندانیان، خود را با فشارهای سازمانی سازگار می‌سازند. چنین برخوردی با مدیریت اصلاحی - تربیتی، به مجرمین به عنوان چرخ دنده‌هایی در یک خط تولید فعال نگاه می‌کند نه افرادی که برای آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود تا به جریان عادی زندگی بازگردند. برنامه‌ی اصلاح و تربیت، در بدترین شکل خود به یک نوع «کارکرد کنترلی بیهوده» تبدیل می‌شود که در آن مردانسی از طبقه‌ی پایین جامعه و عمدتاً سیاهپوست بطور ارزان و بدون هیچ ایده‌ای برای اصلاح آن‌ها مدت زندان را پشت سر می‌گذارند و به جامعه باز می‌گردند.

در این هنگام، «بحران ازدحام جمعیت» در نظام اصلاح و تربیت آمریکایی با بحرانی وسیع‌تر به نام «بحران ایدئولوژی» تلافی پیدا می‌کند. همچنان که ازدحام جمعیت زندان، برای عقلانی کردن اصلاح و تربیت فشار می‌آورد تا حدی که موجب فراموش کردن انسانیت زندانیان می‌گردد، هدف اصلی اقدام اصلاحی - تربیتی نیز زیر سؤال می‌رود. نیروهای اخلاقی یا عقیدتی خنثی کننده که می‌توانند در مقابل این تغییرات مقاومت کنند یا آن‌ها را شکل دهند، ظاهراً قدرت خود

را از دست داده‌اند. در واقع، بنظر می‌رسد تئوری که آینده‌ی زندان‌های آمریکا را هدایت می‌کند در معرض هجوم قرار دارد.

بحران ایدئولوژی

در هفتاد سال اول این قرن، آرمان بازپروری بر تفکر اصلاحی - تربیتی آمریکا حاکم بود. اما یقیناً این آرمان چندان محقق نشد بلکه در بسیاری موارد توجیهی بود برای اعمال شیوه‌های کیفری غیر انسانی. با این وجود، توافقی عام در میان سیاستگذاران و جرم شناسان بوجود آمد مبنی بر این که مجازات یک شیوه‌ی غیر مؤثر و یادگار دنیای غیر متمدن گذشته است و این که اصلاح و تربیت پیشرفته باید در صدد درمان فردی مجرمین باشد. با این وجود، در آشفتگی اجتماعی اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰، برتری ایده‌ی بازپروری در هم شکسته شد. بسیاری از مفسرین به اشتباه تصور می‌کنند که حمله به بازپروری پایان یافته است اما این مطلب صحت ندارد (در ادامه به این موضوع می‌پردازیم). به هر حال، این یورش عظیم و چندی بعدی، امر درمان را به انزوا کشاند.

محافظه‌کاران به «موضوع جرم» جنبه‌ای سیاسی بخشیده و تلاش برای اصلاح مجرمین را یک فریبکاری آزادخواهانه به منظور نرمش نشان دادن در برابر افرادی که درنده خو هستند توصیف کردند. مهمتر این که لیبرال‌ها، این مدافعین سنتی بازپروری به مبارزه ضد درمان ملحق شدند. آن‌ها در حالی که به قدرت دولت تردید داشتند اختیارات بی حد و حصری را که به مسئولین عدالت کیفری در راستای ایده‌ی بازپروری داده شده بود مورد انتقاد قرار دادند. آن‌ها عقیده داشتند که این مقامات غالباً از اختیارات خود نه در جهت درمان فردی، بلکه برای وادار کردن زندانیان به اطاعت و فرستادن نامتناسب اقلیت‌ها به زندان استفاده می‌کنند. حرف آخر آن‌ها این بود که برنامه‌های درمانی نامؤثر است. در حقیقت، عبارت «هیچ چیز کارایی ندارد» شعاری شد که می‌توانست پایان بخش هر اعتراضی باشد.

در دو دهه‌ی آینده، شاهد تلاشی مداوم برای ایجاد یک وجدان یا ایدئولوژی منسجم به منظور هدایت اقدامات اصلاحی - تربیتی در آمریکا خواهیم بود. البته می‌دانیم که بسیاری از بحث‌های سابق ما بر این امر دلالت دارند که «بحران ایدئولوژی» تقریباً

حل می‌شود. ظاهراً «سختگیر شدن مردم» باعث شده است که نسبت به دستور العمل کاهش جرم از طریق زندانی کردن هر چه بیشتر مجرمین علاقه نشان دهند. تمایل بخش وسیعی از مردم نسبت به حمایت از قوانین «سه ضربه و اخراج» دلیل محکمی برای تقویت این استنباط است.

همراه با افزایش محبوبیت عمومی «سختگیری»، مفسرین نیز تمایل دارند از این مسأله که اهداف رفاه اجتماعی تا چه حد در تفکر آمریکایی اصلاح و تربیت رسوخ کرده است چشم پوشی کنند. طبق نظر سنجی‌های بعمل آمده در سال ۱۹۹۴، مردم آمریکا مخالف انباشتن صرف مجرمین در زندان‌ها هستند و این که اکثریت قابل توجهی از آن‌ها به بازپروری بعنوان یک هدف مهم در زندان نگاه می‌کنند.

همچنین، تحقیقات نشان می‌دهند که مقامات و کارکنان اصلاح و تربیت نسبت به اینکه کارشان صرفاً به نگهداری از تفاله‌های جامعه تنزل پیدا کند اعتراض دارند. آن‌ها به درمان عقیده دارند و ارائه‌ی خدمات انسانی را مکمل وظایف روزمره خود می‌دانند.

تمایل به ایده‌ی ناتوان‌سازی - یعنی زندانی کردن مجرمین - به عنوان راه حلی برای مشکل جرم با این واقعیت روبرو خواهد شد که پیگیری آن، بحران ازدحام جمعیت را افزایش می‌دهد و متعاقباً برای مقامات دولتی و اصلاح و تربیت کابوس‌های مالی و اداری بوجود می‌آورد. بعلاوه، ادعاهایی نظیر این که میزان زیاد حبس می‌تواند جرم را کاهش دهد از سوی گروه‌های ذینفع لیبرال مورد اعتراض و مخالفت قرار می‌گیرد و بویژه می‌توان به جرم‌شناسان آمریکایی امید بست تا بر انتقادات خود از وعده‌های غیرواقع‌بینانه‌ی سیاست‌های «سخت‌گیرانه» نسبت به جرم، اصرار داشته باشند.

ما نمی‌خواهیم بی‌تجربه و خام عمل کنیم و قدرت ایده‌ی «سختگیری» را نادیده بگیریم. در واقع، همه‌ی مقامات رسمی علناً از این عقیده استقبال می‌کنند و وضع قوانین متعدد نیز در راستای افزایش جمعیت زندان‌ها است. با این وجود، معتقدیم که ایده‌ی «سخت‌گیری و در بند کردن همه‌ی مجرمین» برترین ایده نیست. در حقیقت، همچنان که زندان‌های ایالات متحده به سال ۲۰۰۰ نزدیک می‌شوند انتظار داریم که «بحث و گفتگوی وسیع پیرامون زندان‌های آن کشور» داغ‌تر شود و فضای لازم برای تصدیق مجدد

آزادی بطور متوسط سالانه ۱۸۷ جرم مرتکب شده‌اند. علاوه بر این، وی با استفاده از برآوردهایی که هزینه‌ی متوسط هر جرم برای قربانیان را ۲۳۰۰ دلار می‌داند، اظهار می‌دارد که جامعه برای هر سال در حبس نگه داشتن یک مجرم، ۴۳۰۰۰ دلار صرفه‌جویی می‌کند (۲۳۰۰ × ۱۸۷). رقمی که از ۲۵۰۰۰ دلار هزینه‌ی سالانه‌ی در حبس نگه داشتن یک مجرم بسیار بیشتر است. خلاصه این که، آن طور که لیبرال‌ها مدت‌ها ابراز داشته‌اند، حبس موجب خالی شدن خزانه دولت نمی‌شود، بلکه بیشتر روشی زیرکانه برای سرمایه‌گذاری محسوب می‌گردد.

زیمربینگ و هاوکینز تحلیل زلدوسکی

سنگین ممکن است برخی مجرمین بالقوه را ترغیب کند که از فرصت‌هایی که برای ارتکاب جرم پیش می‌آید صرف نظر کنند، اما یک سیستم فعال بازداری این اطمینان را بوجود می‌آورد که مجرمین بالقوه حتی اگر بخواهند نمی‌توانند جرمی مرتکب شوند. در واقع، جذابیت قوانین فعلی «سه ضربه و اخراج» در این است که امید می‌رود مجرمین از ارتکاب جرم مجدد بازداشته شوند. تعداد جرم‌شناسانی که طرفدار استفاده از زندان هستند بسیار کم است، با این حال آن‌ها اساس فکری ایجاد مراکز اصلاحی - تربیتی را پی می‌ریزند. در حالی که جرم‌شناسان لیبرال بر ارتباط نامشخص میزان حبس و میزان جرم

آید. بازپروری بوجود آید.

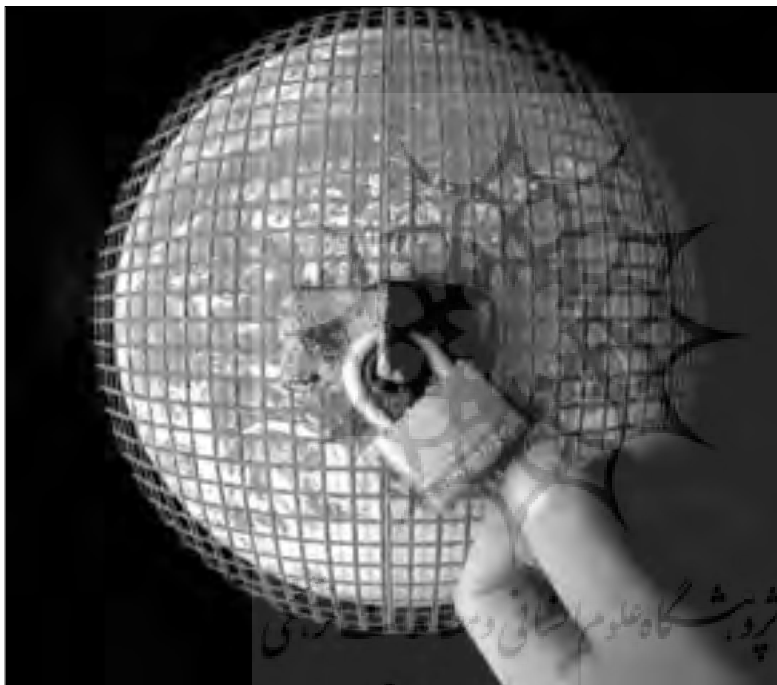
بحث و گفتگوی وسیع پیرامون زندان‌های آمریکا

۲۵ سال پیش جرم‌شناسان آمریکایی درگیر مبارزه‌ی خصمانه بر سر آید. بازپروری بودند. معتقدان سنتی بازپروری از سوی طرفداران «الگوی عدالت» که خواهان محدود کردن صلاحیت مقامات عدالت کیفری، افزایش انصاف در تصمیم‌گیری و کاهش طول مدت حبس بودند تحت فشار قرار داشتند. اما امروزه، جرم‌شناسان کمتر با این گروه درگیرند زیرا دشمن مشترک آن‌ها این ذهنیت عمومی است که

ایالات متحده می‌تواند به خاطر مشکل جرم که با آن روبرو است شیوه‌ی خودش را در مجازات اعمال کند.

جرم‌شناسان در بحث‌های خود با کسانی که زندان را علاجی برای مشکل جرم می‌دانند به «تجزیه‌ی مجازات» استدلال می‌کنند. بر طبق این استدلال، دو دهه‌ی اخیر را می‌توان از نظر بررسی توانایی زندان‌ها برای کاهش جرم یک تجربه‌ی واقعی دانست. علی‌رغم ۴ تا ۵ برابر افزایش جمعیت زندان‌ها طی این دوره، میزان جرم کاهش نیافته است. آن‌ها این واقعیت آشکار را ناشی از محدودیت‌هایی می‌دانند که بطور ذاتی در رویکرد تنبیهی کنترل جرم وجود دارد. بحث «تجزیه‌ی مجازات» نظریات علمی را با افکار عمومی پیوند می‌دهد. از یک سو کلمه‌ی «تجزیه» بیانگر این است که یک آزمایش علمی صورت گرفته و در نتیجه، ناتوانی زندان‌ها برای امن‌تر ساختن جامعه ثابت شده است و از سوی دیگر برای پرسیدن این سؤال به افکار عمومی متوسل می‌شود که اگر گسترش بیش از اندازه‌ی زندان‌ها در میزان جرایم تغییری ایجاد نمی‌کند پس چگونه می‌تواند مؤثر باشد؟

با این وجود، طرفداران آمریکایی توسعه‌ی زندان نیز به افکار عمومی متوسل می‌شوند: چگونه جرم می‌تواند کاهش نیابد در حالی که مجرمین، دیگر در جامعه رها نیستند؟ در واقع، توسل خاص به حبس، صرف‌نظر از دیگر جایگزین‌های اصلاحی - تربیتی، اطمینان از حمایتی است که ظاهراً زندان ارائه می‌دهد. زیمربینگ و هاوکینز معتقدند که حبس بیش از آن که بر رفتار مجرمین بالقوه «تأثر» بگذارد آن را «کنترل» می‌کند. خطر انجام یک آزمایش مواد مخدر یا یک جرمه‌ی مالی



را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. مهمترین نکته‌ای که در این انتقاد آمده این است که با توجه به رقم متوسط ۱۸۷ جرم در سال و افزایش بیش از حد تعداد زندانیان از دهه‌ی ۱۹۷۰، میزان جرم تنها در ایالات متحده می‌بایست به واسطه‌ی اثرات ناتوان سازی [محبوس کردن مجرمین] به زیر صفر تقلیل پیدا می‌کرد. در تحلیل زلدوسکی به حقیقت جرم‌شناختی سیاست‌گذاری‌های عمومی اشاره شده است. برای مثال، سناتور ایالات متحده فیل گرام که در سال ۱۹۹۶ از طرف حزب جمهوری‌خواه به عنوان نامزد اصلی آن حزب برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی شد طی مقاله‌ای در روزنامه‌ی

تأکید دارند. این محققین اغلب، اطلاعات خود را از یک منبع جرم‌شناسی نسبتاً جدید - مطالعه‌ی گزارشات خود زندانیان در مورد تعداد جرایمی که در سال قبل از زندانی شدنشان مرتکب شده‌اند - بدست می‌آورند. وقتی میانگین تعداد جرایم ارتکابی هر مجرم معین شود، میزان ارتکاب جرایمی که از طریق حبس کاهش یافته به سادگی محاسبه می‌شود. به این صورت که این تعداد متوسط جرایم را در تعداد زندانیانی که پشت میله‌های زندان بسر می‌برند ضرب می‌کنیم.

این رویکرد ابتدا توسط زلدوسکی رواج یافت. وی ادعا می‌کرد گزارشات خود زندانیان نشان داده است که آن‌ها در زمان

نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۳ اظهار داشت: «مجرمین فعال خیابانی، سالانه ۴۳۰۰۰۰ دلار هزینه‌ی مالی بر جامعه تحمیل می‌کنند... طبق استانداردهای واشنگتن، صرف ۳۰۰۰۰۰ دلار در سال (هزینه‌ی حبس) برای پس انداز کردن ۴۳۰/۰۰۰ دلار عالیترین راه تخصیص منابع به سایر امور محسوب می‌شود». میزان واقعی کاهش جرم از طریق تجربه‌ی دو دهه‌ای آمریکا در استفاده از حبس مشخص نیست. این میزان، از حدود صفر تا کمتر از ۱۰ درصد و حتی بیش از ۳۰ درصد برآورد شده است. با این وجود، تحلیل‌هایی که مدعی کاهش میزان جرم [در نتیجه‌ی زندانی کردن مجرمین] می‌باشند بر دو فرض غالباً پنهان مبتنی هستند که از حبس طرفداری می‌کنند.

فرض اول این است که این تحلیل‌ها، جرایمی که طی مدت حبس بخاطر محبوس بودن مجرمین انجام نشده‌اند را با تعداد جرایمی مقایسه می‌کنند که اگر آن‌ها آزاد بودند و تحت هیچ کنترلی قرار نداشتند انجام می‌دادند. به طور حتم، هیچ جایگزینی برای حبس وجود ندارد که «به مجرمین اجازه دهد در جامعه آزادانه زندگی کنند». چه می‌شد اگر مجرمین در جامعه بازپروری می‌شدند؟ در حقیقت، شواهد نشان می‌دهد که از این طریق بیشتر می‌توان به کاهش میزان جرم دست یافت تا از طریق زندانی کردن مجرمین. دوم این که، این تحلیل‌ها «هزینه‌های مربوط به از دست رفتن فرصت‌ها» را که به تبع استفاده‌ی وسیع از حبس بوجود می‌آیند نادیده می‌گیرند. لذا، به این مسأله توجه نمی‌کنند که اگر پول هزینه شده برای ساخت و اداره‌ی زندان، به برنامه‌های پیشگیری از جرم نظیر برقراری ارتباط با خانواده‌های کودکان در معرض خطر اختصاص می‌یافت ممکن بود امروز جلوی ارتکاب بسیاری از جرایم گرفته می‌شد.

ما امیدواریم که زندان‌ها همچنان به عنوان محور اصلی یک «بحث و مشاجره‌ی بزرگ» در ایالات متحده مطرح باشند. کسانی که زندان را درمانی برای مشکل جرم می‌دانند، در این مبادله‌ی کلامی و در دوران برتری ایده‌ی «سختگیری» پیروز بوده‌اند و ظاهراً در آینده نیز حرف اول را خواهند زد. با این وجود، همانگونه که گفته شد، طرفداران زندان احتمالاً با واقعیت‌های ناراحت کننده‌ای نظیر ازدحام جمعیت زندان‌ها و به سبب کاهش درآمدهای دولت و کاهش بسیار اندک میزان

جرایم مواجهند. در این زمینه، احتمال دارد که انتقاد لیبرال‌ها مبنی بر این که زندان‌ها «تجربه‌ی شکست خورده‌ای» هستند اعتبار قابل توجهی پیدا کند و نقش بیشتری در شکل دادن به سیاست کیفری اعمال نماید. در هر حال، دیر یا زود این امر محقق خواهد شد. ایراد مهمتری که مخالفین زندان مطرح می‌کنند، عدم توجه به ارائه‌ی یک دستور العمل اصلاحی - تربیتی منسجم است که جایگزینی مثبت و قابل دفاع برای زندانی کردن مجرمین به عنوان تنها وسیله‌ی کاهش تکرار جرم پیشنهاد کند. ما بر این عقیده هستیم که امیدوار کننده‌ترین رویکرد، تصدیق مجدد بازپروری به عنوان تفکر هدایتگر اقدامات اصلاحی - تربیتی در آمریکا است.

تأیید مجدد بازپروری

در واقع بسیاری از ترقی خواهان آمریکایی از جمله بسیاری از جرم‌شناسان هنور هم در مورد جنبه‌های قهری ایده‌ی بازپروری تردید دارند. با این وجود، وقایع دو دهه‌ی اخیر حاکی از این است که ترک

درمان، منجر به زندانی‌هایی مناسب‌تر یا مؤثرتر برای کاهش تکرار جرم نشده است. دستورالعمل‌های مترقی در خصوص اصلاح و تربیت - نظیر رفتار شایسته و عادلانه با مجرمین و دوره‌های کوتاه مدت حبس - مورد بی توجهی قرار گرفته‌اند، به نحوی که در حال حاضر یک ایده‌ی اصلاحی - تربیتی ورشکسته وجود دارد.

محدودیت‌های مربوط به فضای مناسب مانع از آن است که بتوانیم برای تأیید مجدد بازپروری نمونه‌ی کاملی را ارائه دهیم. در این زمینه، دو مطلب قابل توجه است: ابتدا، همانگونه که پیشتر ذکر شد بررسی تحقیقات نشان می‌دهد که حمایت از ایده‌ی درمان در میان مردم و مددکاران اصلاحی - تربیتی بسیار بالا است. دوم این که، در جریان بحث‌های مربوط به زندان‌ها و مجازات، گروهی از محققین مطالعاتی انجام داده‌اند که روی هم رفته نشان می‌دهد «بازپروری مؤثر است» و می‌تواند جایگزینی امیدوار کننده برای روش‌های اصلاحی - تربیتی «سختگیرانه» باشد. در ذیل، بطور مختصر به این تحولات مهم و به ویژه به این مسأله که برای کاهش تکرار جرم «چه چیزی مؤثر است»، سیستم‌های طبقه بندی مجرمین و همچنین سطوح کارایی برنامه‌ی بازپروری می‌پردازیم.

اصول مداخله‌ی اصلاحی - تربیتی مؤثر: چه چیزی مؤثر است؟

به منظور شناسایی اقدامات اصلاحی - تربیتی مؤثر یکی از با ارزش‌ترین کارها بررسی ارزیابی‌های بی شماری است که در خصوص برنامه‌ی درمان مجرمین صورت گرفته است. برخی از این ارزیابی‌ها به بررسی وسیع ادبیات سنتی در این زمینه می‌پردازند و برخی دیگر، فرا تحلیل‌های تجربی پیچیده‌تر در مورد اندازه‌ی تأثیرات برنامه ارائه می‌دهند.

روی هم رفته، هدف این بررسی‌ها شناسایی آن دسته از شیوه‌های درمانی است که به احتمال زیاد موفقیت مطلوب را به دنبال دارند. این شیوه‌ها عبارتند از رویکردهای رفتاری، رفتار ادراکی، مهارت‌های زندگی و الگوسازی (یادگیری اجتماعی)؛ مداخله‌ی خانواده و برخی رویکردهای دیگر با کیفیت‌های متعدد. همین طور، شناسایی اقدامات مختلفی که احتمال می‌رود تلاش‌های بیهوده‌ای باشند از اهمیت خاصی برخوردار است نظیر فرد درمانی و گروه درمانی / مشاوره (به ویژه رویکردهایی که به روان آگاهی فرد توجه دارند)، رویکردهای مدل پزشکی، افزایش پروبیشن و آزادی مشروط، راهکارهای مقابله (ارباب/ شوک)، روش‌های رسیدگی انصرافی و جدیدترین نوع ضمانت اجرایی حد وسط (اساساً وقتی که این اقدامات جنبه‌ی درمانی نداشته باشند). همسویی و اتفاق نظری که از تمام این مطالعات حاصل می‌شود، به مطلوبیت و سودمندی آن‌ها اعتبار بیشتری می‌بخشد.

بررسی این فراتحلیل‌ها و نوشتجات نشان می‌دهد که کیفیت درمان تنها عامل موفقیت برنامه نیست، بلکه مجموعه‌ای از عوامل برنامه‌ای نیز در موفقیت و با عدم موفقیت برنامه مؤثر هستند. این عوامل عبارتند از اتخاذ تدابیری به منظور اختصاص درمان‌های شدیدتر به مجرمین بسیار خطرناک، ارائه‌ی خدمات بعد از مراقبت، فردی کردن درمان‌ها [متناسب ساختن درمان‌ها با مجرمین]، استفاده از یک راهنمای دقیق و مفصل در خصوص نحوه‌ی اجرای برنامه، اعمال قدرت به شیوه‌ای سازنده و قابل انعطاف و توجه به «نارسایی‌هایی که علت وقوع جرم هستند».

این بررسی‌ها همچنین به منظور کارایی برنامه، کیفیاتی نظیر لزوم انگیزه‌ی بالا در کارکنان، نظارت بالینی و آموزش مناسب آن‌ها را توصیه می‌کنند.

شدید نادیده گرفته می‌شوند.

متداول‌ترین شیوه ارزیابی تأثیر درمان، بررسی تکرار جرم در تمام مطالعات و تحقیقاتی است که در خصوص رابطه درمان و تکرار جرم انجام شده‌اند و صرف بررسی یک نمونه از این تحقیقات برای تشخیص اینکه چرا برخی برنامه‌های درمانی به ویژه موفقیت آمیز هستند کافی نیست. بررسی‌هایی که با استفاده از این روش تحلیلی صورت گرفته‌اند نشان می‌دهند که گروه‌های درمانی [یعنی گروه‌هایی که تحت برنامه بازپروری قرار داشته‌اند] نسبت به گروه‌های کنترل [یعنی گروه‌هایی که مدت محکومیت خود را فقط در حبس گذرانده‌اند و تحت برنامه‌های بازپروری نبوده‌اند] به طور مطلوب، کمتر مرتکب تکرار جرم شده‌اند. این کاهش، در زمان‌های مختلف ۶۴ درصد و ۴۷ درصد بوده است. لیسی (۱۹۹۲) با محاسبه متوسط کاهش تکرار جرم در تمام مطالعات و تحقیقات انجام شده، یک کاهش ۱۰ درصدی را گزارش می‌کند. اگر این محاسبه تنها برای آن دسته از برنامه‌هایی که به نتایج مثبتی دست یافته‌اند انجام شود، رقم کاهش تکرار جرم تقریباً به ۲۰ درصد افزایش پیدا می‌کند. آموزنده‌ترین نکته این که، وقتی محققین به طور جداگانه برنامه‌هایی را که از اصول درمانی - که به تجربه ثابت شده مؤثر هستند - پیروی می‌کنند مورد بررسی قرار می‌دهند، رویکرد کاهش تکرار جرم اگر بیشتر نباشد حداقل ۵۰ درصد خواهد بود.

گزارش به دست آمده از تحقیق دیگری بیانگر این مطلب است که وقتی از اکثر دست اندرکاران برنامه‌های درمانی سؤال می‌شود عقیده آن‌ها برای یک اقدام میانجیگرانه خاص از کجا ناشی می‌شود، از اساس این دانش آگاهی ندارند. بنابراین، بیشتر راهکارهایی که مؤثر شناخته شده‌اند در حال حاضر اجرا نمی‌شوند و بسیاری از آن‌ها که اجرا می‌شوند از اساس علم چگونگی دستیابی بهتر به درمان اصلاحی - تربیتی مؤثر نشأت نمی‌گیرند.

با این وجود، تحقیقات روز افزون در خصوص بازپروری برای این استدلال که از طریق اقدامات درمانی میانجیگرانه علم کاهش تکرار جرم به وجود می‌آید، یک پایه‌ی تجربی ایجاد می‌کنند. حتی اگر در خصوص تأثیر درمان از ارزیابی‌های محافظه کارانه‌ای (که کاهش تکرار جرم را ۱۰ تا ۲۰ درصد اعلام می‌کنند) استفاده شود، با این حال کاهش هزینه‌هایی که به استفاده‌ی بسیار کم

امنیتی نیز داشته باشد زیرا تغییر در عوامل پویای خطر، در سطحی گسترده پیش‌بینی‌کننده‌ی رفتارهای مجرمانه آینده می‌باشد.

دستورالعمل دوم که از تحقیقات فعلی در خصوص طبقه‌بندی مجرمین به دست آمده است مبتنی بر مطالعاتی است که به سیستم‌های طبقه‌بندی شخصیتی و روان‌شناختی مربوط می‌شوند. این سیستم‌ها مجرمین را براساس مراحل تحول روانی یا شخصیت طبقه بندی می‌کنند. فایده‌ی این طبقه‌بندی که بر اساس تیپ شناسی مجرمین صورت می‌گیرد این است که دست اندرکاران اصلاح و تربیت را به سوی شناخت مهم‌ترین عوامل پویای خطر و نیز مؤثرترین شیوه‌های درمانی هدایت می‌کند. در حالی که تحقیقات اولیه، اعمال این سیستم‌های روان‌شناختی را در مکان‌های اصلاحی - تربیتی بسیار مشکل ساز می‌دانند، تحقیقی که اخیراً توسط وان ورهیز (الف) (۱۹۹۴) انجام شده است از سیستم‌های طبقه‌بندی مبتنی بر شخصیت شدیداً حمایت می‌کند.

مدل‌های طبقه‌بندی شخصیت و مدل‌های پویای ارزیابی خطر، اهمیت توجه به «کمبودهایی که علت وقوع جرم هستند» را طی مدت درمان خاطر نشان می‌سازند و نیز نشان می‌دهند که نتایج ناشی از اقدامات اصلاحی - تربیتی متفاوت هستند، به این معنا که اعمال یک شیوه درمانی مناسب با یک تیپ از مجرمین ممکن است برای تیپ دیگری از آن‌ها نامناسب تشخیص داده شود. متأسفانه، این نکته توسط مؤسسات اصلاحی - تربیتی آمریکا معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد. مؤسسات اصلاح و تربیت غالباً برای تمام کسانی که تحت برنامه درمانی قرار دارند، رقم پایینی از تکرار جرم را ارائه می‌دهند. بنابراین آن‌ها به این مسأله که ممکن است نتایج درمانی موفقیت آمیز برخی گروه‌ها به واسطه نتایج درمانی ناموفق برخی دیگر خنثی شود توجه نمی‌کنند.

برنامه‌های درمانی مؤثر

بررسی برنامه‌های درمانی علاوه بر هدایت ما به سمت مؤثرترین راهکارها و اصول درمانی، این مسئله را برای ما روشن می‌سازد که تا چه حد می‌توانیم موفقیت آمیز بودن بهترین برنامه‌های درمانی خود را پیش‌بینی کنیم. البته، این پیامدها قاعدتاً از سوی منتقدین درمان از جمله حامیان مجازات‌های

بهبودی طبقه‌بندی اصلاحی - تربیتی

لازمه‌ی اعمال برخی از اصول پیشنهادی فوق این است که مجرمین به دقت و با توجه به سطوح احتمال خطر، نارسایی‌هایی که علت وقوع جرم هستند و ... طبقه بندی شده و تحت درمان‌های متناسب (اصل فردی سازی درمان‌ها) قرار گیرند. تحقیقی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ در خصوص مشمولین آزادی مشروط آغاز شد و بعدها از طریق تحقیقات دیگر به مشمولین پروبیشن و زندانیان تسری یافت، عوامل پیش بین متعدد و مناسبی را برای تخلفات جدید این افراد مورد شناسایی قرار داد. این تحقیقات به توسعه‌ی ابزارهای ارزیابی خطر منجر شدند. لازم به ذکر است این ابزارها در سطح وسیعی در متمرکز ساختن تدابیر اصلاحی - تربیتی بر خطرناک‌ترین مجرمین مؤثر بوده‌اند.

علی‌رغم این پیشرفت‌ها، شیوه‌های طبقه بندی غالباً به اندازه کافی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. شیوه‌های فعلی نیز به خاطر اهمیت ندادن به ابزارها و عدم استفاده از متغیرهای مطلوب ناقص هستند. همچنین، راهکارهای طبقه بندی و ارزیابی خطر به خوبی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. برای مثال، توانایی تکنولوژی ارزیابی خطر برای کمک به تحصیل اهداف درمانی زمانی که منحصرأً برای اهداف امنیتی مورد استفاده قرار گیرد (چه کسی بی خطر است تا آزاد شود)، نادیده گرفته می‌شود.

این تحقیقات، دستورالعمل‌های متعددی را شناسایی می‌کنند که می‌توانند به تلاش‌های درمانی اقدامات اصلاحی - تربیتی کمک نمایند. اولین دستورالعمل این‌که، عوامل عمومی ارزیابی خطر مثل «سن فرد به هنگام اولین دستگیری»، «تعداد موارد لغو حکم پروبیشن و آزادی مشروط» و «تعداد جرایم ارتكابی قبلی» نمی‌توانند مجرمین یا دست اندرکاران درمان را به سوی اهداف معنادار آن هدایت کنند زیرا این‌ها متغیرهایی غیر قابل تغییر هستند، به طوری که به آن‌ها عوامل پیش بین «ایستا» می‌گویند. در عوض، محققین اظهار می‌دارند که لازم است به «عوامل پیش بین پویای خطر» - نظیر ارزش‌های مجرمانه، دوستان ضد اجتماعی و شخصیت - که مجرمین می‌توانند ضمن اینکه تحت نظارت اصلاحی - تربیتی قرار دارند آن‌ها را تغییر دهند، توجه شود. در واقع، اگر برنامه‌ای در این متغیرهای پویا تغییراتی (اعم از مثبت یا منفی) ایجاد کند، ممکن است یک کارکرد

از فضای زندان مربوط می‌شود شگفت‌انگیز است. علاوه بر این، هر نقضی که این برنامه‌های درمانی داشته باشند این مسأله بطور روزافزون قوت می‌گیرد که بازپروری بیشتر از هر شیوهی اصلاحی - تربیتی دیگر - ناتوان سازی و برنامه‌های تنبیهی - تکرار جرم را کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری: آینده‌ی زندان‌های آمریکا

آینده‌ی زندان‌های آمریکا با توجه به بحران ازدحام جمعیت و ایدئولوژی شکل خواهد گرفت. همزمان با نزدیک شدن سال ۲۰۰۰، سیاستگذاران به منظور یافتن فضای کافی برای جمعیت رو به افزایش زندانیان با مشکلات عملی، و در خصوص اینکه اقدامات اصلاحی - تربیتی آمریکا صرفنظر

خواهد بود نظرات گسترده‌ای ارائه دهند. در حال حاضر به نظر می‌رسد ایالات متحده در حال تبدیل شدن به یک دولت فرا رفاه است که در آن، افراد در معرض خطر به حال خود رها می‌شوند و نابرابری‌های نژادی و طبقاتی به ناتوانی‌های افراد نسبت داده می‌شود. اگر آینده‌ی آمریکا این باشد، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که زندان‌ها کاملاً به انبارهایی تبدیل شوند که تنها کارکرد آن‌ها نگهداری از گروه‌های خطرناک جامعه است و نه بهبود و اصلاح آن‌ها.

گر چه ممکن است به خوشبینی بی مورد متهم شویم، با این حال امیدواریم که سیاستگذاران و مردم متوجه زیان بخش بودن شیوه‌ی ناخوشایندی که در پیش گرفته‌اند شوند. البته، ممکن است مقامات

مبنی بر اینکه سرمایه‌گذاری‌ها باید در مورد شهروندان در معرض خطر صورت گیرد - برای مثال اینکه، بسیاری از کودکان در معرض خطر هستند و کارگران آواره و بی‌خانمان در آمریکای فرا صنعتی نمی‌توانند صرفاً به حال خود رها شوند تا به تنهایی از عهده‌ی زندگی خود برآیند.

اگر این تقاضا برای سرمایه‌گذاری اجتماعی شنیده شود و رواج یابد، ممکن است باعث تجدید نظر در سیاست بی‌توجهی آشکار به اقشار آسیب‌پذیر آمریکا گردد. در چنین فضایی، امکان تغییر مسیر سیاست اصلاحی - تربیتی وجود دارد، بطوری که زندان‌ها دیگر نه به عنوان قفسهایی که باید کاملاً انباشته شوند، بلکه به عنوان مؤسسه‌ای با مسئولیت مضاعف در مهار افراد واقعاً خطرناک و اصلاح کسانی که بزودی در میان ما خواهند بود شناخته می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

- 1 - Francis T.Callen
- 2 - Patricia van voorhis
- 3 - JodyL.Sundt ◀



رسمی که در حال حاضر به راحتی آراء مردم را با وعده‌هایی در خصوص «حبس کردن همه‌ی مجرمین» می‌خرند این شیوه را تغییر ندهند، تا وقتی که تحولات اجتماعی شدیدی نظیر شورش‌های لوس آنجلس آن‌ها را به خود آورد. در اینصورت، ایالات متحده قبل از تجدید نظر در سیاست‌های کیفری و اجتماعی شدید خود، هزینه‌ی گزاف و غم‌انگیزی خواهد پرداخت.

با این حال، امکان دیگری نیز وجود دارد. علی‌رغم اینکه در سیاست آمریکایی تمایل شدیدی به حرکت به سمت جلو وجود دارد، مشخص نیست آیا آمریکایی‌ها آماده‌ی بازگشت به دولت رفاه و شبکه‌های ایمنی که ارائه می‌دهد هستند یا نه. بویژه، بطور فزاینده اختطارهای رسایی به گوش می‌رسد

از زندانی کردن مجرمین، چه هدفی را باید تأمین نماید با مشکلات ایدئولوژیکی مواجه خواهند بود. در کوتاه مدت، افزایش ازدحام جمعیت زندان‌ها و اتخاذ سیاست‌های تنبیهی تر قابل پیش‌بینی است. در دراز مدت، ممکن است به واسطه‌ی هزینه‌های گزاف حبس و توانایی محدود سیاست‌های تنبیهی برای کاهش میزان جرم در آمریکا، تلاش برای «سخت‌گیری» بی‌نتیجه بماند. اگر چنین شود، فضا برای بیان اندیشه‌های دیگر و در نتیجه، برای توجه به شواهد روزافزون در خصوص تأثیر بازپروری اصلاحی - تربیتی فراهم می‌شود.

با این وجود، تردید داریم که زندان‌های آمریکا بتوانند - لاقلاً بطور اساسی - در خصوص اینکه این کشور چه تیپ جامعه‌ای